

بررسی ضرورت تغییر نظام آموزشی به آموزش فراگیر جهت نیل به توسعه پایدار

شیرین دانایی^۱

چکیده

این تحقیق با هدف بررسی نقش آموزش فراگیر در دستیابی به توسعه پایدار انجام شد. پیش فرض محقق این بود که توسعه بدون انجام آموزش فراگیر ممکن نیست هر چند جدایی این دو مفهوم نیز از یکدیگر بدون معناست. از آنجایی که آموزشی مناسب است که برای همه افراد، در همه مکانها و در همه سنین بطور مطلوب در دسترس باشد؛ لزوم آموزش فراگیر مطرح شده است. این پژوهش شامل تعریفی مختصر از توسعه پایدار، ریشه تاریخی آن و آموزش فراگیر بعنوان حلقه مفقود شده توسعه پایدار است. ادبیات مربوط به این حوزه بطور مختصر مرور شده و مدل‌های آموزشی و نیز لزوم تغییر در مدلها بررسی می‌گردد. بر مبنای بحث‌های ارائه شده، چند رهنمود عملی نیز ارائه گردیده است. محور اساسی پژوهش، این شعار مهم بود که: «کودکانی که با همدیگر یاد می‌گیرند، زندگی کردن با یکدیگر را خواهند آموخت».

واژه‌های کلیدی: توسعه پایدار، آموزش فراگیر، فراگیر سازی، مدل‌های آموزشی

مقدمه

توسعه پایدار^۱ اصطلاحی است که امروزه در مسائل محیطی و اقتصادی به وفور بکار می رود. سال ۱۹۹۲ که کنفرانس ملل متحد در مورد محیط و توسعه در برزیل برگزار شد نقطه آغاز رسمی مطالعات مربوط به توسعه پایدار بود. کلمه «پایدار» از جنگلبانان اروپایی در قرون ۱۸ و ۱۹ به ما رسیده است. عصری که اکثر اروپاییان جنگل زده شده بودند و چوب انرژی اصلی اقتصاد را تامین می کرد. چوب موجود برای پیشبرد صنعتی جوامع در حال گسترش کافی نبود و ترمیم جنگلها نیز به زمان زیادی نیاز داشت. بنابراین جنگلبانان اروپایی خصوصا آلمانی برای پاسخ به این بحران علم جنگلداری ارائه نمودند به این معنا که جنگل باید «پایدار» باشد. بنابراین، پایدار به این معناست که منابع مورد استفاده با منابع دیگری جایگزین شده و یا شاخه های جدیدی به منابع موجود اضافه گردد. اما مسلم است که منابعی مانند نفت و یا آهن دوباره بوجود نمی آیند و جنگلها بسیار محدود و متناهی اند. (توماس^۲، ۲۰۰۲).

کلمه «توسعه» تاریخ متفاوتی دارد. در دوران جنگ سرد ایالت متحده مجبور بود که به رقابتهای کمونیسیم در جهان سوم پاسخ مناسبی دهد. بر طبق مدل کمونیستی، همه ثروتهای ملی یک کشور باید براساس کار اشتراکی در بین تمام ملت آن کشور به گونه ای مطلوب تقسیم شده و جهت بهبود اقتصاد و بهداشت کلی جامعه مصرف گردد. این عقیده برای مردم فقیر کشورهای جهان سوم جذابیت خاصی داشت. برای حل این بحران، روسو^۳ ایدئولوژی جدیدی را مطرح کرد و آن را «توسعه اقتصادی» نامید. به این مفهوم که تمام کشورهای پیشرفته ملزم هستند تا به کشورهای دیگر کمک کنند که به استانداردهای رفاه

1. Sustainable Development

2. Thomas

3. Rostow

جهانی نزدیک شوند. بنابراین «توسعه» در توسعه پایدار به این معناست که اقتصاد کشورهای جهان سوم باید تا مرز اقتصاد جهانی صعود نموده و بهبود یابد. توسعه پایدار موجب کاهش فقر و رنج در کشورهای فقیر شده و موجب می‌گردد جهان پایگاه عادلانه تری برای نوع بشر باشد. «کیتینگ^۱، ۱۹۹۹).

واضح است که توسعه پایدار دارای ابعاد متفاوتی محیطی، فرهنگی، زیستی، اجتماعی، صنعتی، سیاسی، فرهنگی، انسانی و آموزشی است از همه این ابعاد که بگذریم به نظر می‌رسد که آموزش، تقدم فراموش شده کنفرانس ریو^۲ بود. حتی در حال حاضر نیز به نظر می‌رسد که در بسیاری از کشورها و مناطق، آموزش اساسی درست، برای رسیدن به پایداری در توسعه خدمات انسانی نه برای قسمت‌های غنی و نه برای قسمت‌های فقیر برقرار نشده است. به این ترتیب موجب تغییر نظام شده و مدل‌های آموزش نیز جلوه خاص می‌یابد.

آموزش فراگیر^۳ نمایانگر یک چالش و تغییر تاریخی در نگرش نسبت به نوع انسانی است که با تکیه بر مدل اجتماعی از تفاوت‌های فردی در بین دانش آموزان دفاع می‌کند. هدف از فراگیرسازی^۴ اطمینان حاصل کردن از این موضوع مهم است که تمام افراد از حقوق، فرصت‌ها و پذیرش برابر برخوردارند (مسون و رایزر^۵ ۱۹۹۴). یکی از اساسی‌ترین حقوق هر فرد برخورداری از آموزش مطلوب است. تقسیم آموزش و پرورش به دو شاخه عادی و استثنائی اگرچه موجی رشد قابل ملاحظه‌ای در آموزش و پرورش استثنائی شده است اما روند یکپارچه سازی دسترسی به خدمات انسانی را تسهیل نکرده است. افرادی که به دلیل ناتوانی‌ها و نقص‌های جسمی، ذهنی، حسی و حرکتی، یادگیری، ناسازگاریهای اجتماعی، تبعیض‌های جنسی، فرودستی اجتماعی و اقتصادی و غیره از جریان

1. Keating

2. Rio

3. Inclusive Education

4. Inclusion

5. Mason & Reiser

بررسی ضرورت تغییر نظام آموزش به آموزش فراگیر جهت نیل به ...

اصلی و عمومی جامعه از جمله از روند آموزشی اساسی جامعه بیرون کشیده شدند هرگز به حقوق اساسی خود در تصمیم گیری های مهم کشور و منطقه ای نخواهند رسید و احساس تعلق اجتماعی نخواهند کرد. از سوی دیگر، دانش آموزان مدارس عادی که هرگز تجربه ای از تواناییها و نیازهای کودکان دارای نیازهای خاص ندارند در کنار آمدن با تنوع و تفاوتها در زندگی بیرون از مدرسه مشکلاتی خواهند داشت. این دانش آموزان که در آینده از تصمیم سازان ما خواهند بود دارای نگرش مناسبی نسبت به تفاوتها، معلولیت و معلولین نخواهند بود و کمتر احتمال دارد که به نفع آنان وارد عرصه های کلان کشوری و بین المللی شوند. تنوع و تفاوت که سنگ زیر بنای زندگی انسانی است توان بالقوه فراوانی برای غنا بخشیدن به جریان آموزش و پرورش دارد. هدف و شعار اساسی آموزش فراگیر این است: «کودکانی که با همدیگر یاد می گیرند، زندگی کردن با همدیگر را خواهند آموخت.» آموزش و پرورش امری خنثی نیست، بلکه یک فعالیت مهم سیاسی است. افراد اولین بار در مدرسه با مفاهیم هنجارها، مرزها، قدرت، نفوذ، مشارکت، همکاری و ارزشها آشنا می شوند؛ مفاهیمی که زیر بنای دموکراسی در زندگی بزرگسالی آنان است. پس کاملاً شایسته است که صلاحیت آموزش و پرورش در شکل فعلی آن جهت ایجاد فرصتهای برابر برای تمام شهروندان مخصوصاً آسیب پذیرترین آنها نظیر دختران، زنان، معلولین، مهاجران و روستائیان و نیز تغییرات اساسی در آن به بحث و چالش کشیده شود.

تغییر مدل آموزشی

اولین مشکل آموزش و پرورش فعلی این است که مبتنی بر مدل پزشکی^۱

است. برچسبها و اصطلاحات موجود در سیستم آموزشی نظیر عقب مانده^۱، اسپاستیک^۲، معلول^۳ و دیرآموزمحصول یک مدل پزشکی است. این برچسبها نشان دهنده فقدان عملکرد و حتی نبود ارزشمندی فردی است. این برچسبها خود ناتوان کننده اند. این است که نگرانی ما در مورد آموزش و پرورش دارای یک ریشه واقعی و تاریخی است زبان موجود در سیستم آموزشی ما متناسب با پذیرش آموزش فراگیر نیست. آموزش فراگیر باید از اصطلاحاتی استفاده کند که در درک معنای واقعی آن را روشن نماید.

بر طبق نظر فولچر^۴ (۱۹۹۲) چهار نوع مدل وجود دارد که در جهت دادن به فعالیت‌های آموزشی مؤثر بوده اند.

* مدل پزشکی: در این مدل هرگونه نقض و یا انحراف از میانگین جامعه معادل ناتوانی است. ناتوانی به عنوان یک صفت عینی با ابعاد اجتماعی و اقتصادی پنداشته می شود. فرد ناتوان به علت معلولیت از جریان اصلی اجتماعی و اقتصادی خارج می شود؛ چرا که ناتوانی به عنوان ویژگی طبیعی و درمان ناپذیر فرد تلقی می شود. نتیجه تسلط طولانی این مدل بر سیستم آموزشی ما انزوای روز افزون معلولین جسمی، ذهنی و اجتماعی بوده است.

مدل خیر خواهانه^۵: هنوز هم بسیاری از قسمتهای آموزش کودکان دارای نیازهای ویژه با نگرشی خیرخواهانه انجام می گیرد. تحقیقات موجود تایید کردند که از هر ده کودک یک کودک با ناتوانی جدی متولد می شود و حداقل ۱۰٪ دانش آموزان عادی در آینده والدین کودکان معلول و دارای نیازهای خاص خواهند بود (جزوه آموزش حقوق کودک، ۱۳۸۱). در گذشته آموزش این طیف گسترده تا حد زیادی مبتنی بر دلسوزی و شفقت دیگران بوده و به عنوان یک عمل خیر خواهانه

بررسی ضرورت تغییر نظام آموزش به آموزش فراگیر جهت نیل به ...

انجام می‌گرفت. البته این رویکرد خیرخواهانه برای مددکاران اجتماعی، معلمان استثنائی، پرستاران و درمانگران نقطه عطفی در انجام فعالیت های نودوستانه است. اما آنچه که لزوم تغییر این گرایش و مدل را ایجاب می‌کرد این بود که ناتوانان از این انزوا و فعالیتهای غیر حرفه ای سود چندانی نمی‌بردند. از سوی دیگر، در نهایت افراد غیر معلول تصمیم‌گیرنده جهت و نوع فعالیتها بودند.

• مدل قانونی^۱: این مدل با نگرش، پیشداوری، تبعیض، بیخبری، نادیده انگاری و حتی گرایشهای پدران ای سروکار دارد که به ضرر معلولین، فقیران، زنان، مهاجران و کودکان جریان داشت. همراه با افزایش بدنه دانش در مورد مسائل انسانی و پزشکی، صدای اقشار آسیب پذیر جامعه منجر به ایجاد نگرش جهت حمایت قانونی این افراد شد که همیشه موفق نبود.

• مدل حقوقی^۲: این نگرش و مدل برای بسط تابعیت کامل همه افراد علی‌رغم تفاوت‌های موجود ایجاد شد. نگرش حقوقی به نوع انسانی تأکید زیادی بر برابری فرصتها^۳، اعتماد به نفس^۴، و استقلال تمام مردم دارد و متناسب با بیانیه سالامانکا^۵ است.

تحلیل مدلها نشان می‌دهند که آموزش فراگیر سنخیتی با مدل پزشکی، تجزیه طلبانه، پدر منشانه^۶، پیشداوری و تبعیض^۷ ندارد. بلکه آموزش فراگیر مبتنی بر یک مدل « عدالت اجتماعی^۸ » است که با گرایش حقوقی بیشترین همخوانی را دارد. در آموزش فراگیر با شرایطی دوقطبی مواجه هستیم. از یک سو یک مدل

1. Lay Model
2. Rights Model
3. Equal Opportunity
4. Self Reliance
5. Salamanca Statement
6. Paternalism
7. Prejudice
8. Social Justice Model

پزشکی / قانونی / خیرخواهانه که متمرکز بر تفکیک افراد است و از سوی دیگر یک مدل حقوقی که بر فراگیر سازی حقوق و فرصت های برابر اجتماعی تاکید دارد.

چگونه می توان به سوی فراگیر سازی آموزش حرکت کرد؟

فراگیر سازی در آموزش عقیده ای جدید نیست. در طی بیشتر از یک دهه گذشته این رویکرد در اکثر کشورهای اروپایی غربی با موافقت مسلط اندیشمندان تعلیم تربیت همراه بوده است. بررسی اسناد و مدارک در این دهه که اولین بار در عهدنامه حقوق کودک سازمان ملل متحد در سال ۱۹۸۹ متبلور شد تاکید دارد کودکان ناتوان حق دارند در جامعه مشارکت فعال داشته باشند و آموزش پرورش آنها باید به بیشترین یکپارچگی اجتماعی و رشد فردی منجر شود (ماده ۲۲). این عهدنامه به حقوق برابر تمام کودکان توجه دارد تا جایی که در ماده ۲۹ اظهار می‌دارد که آموزش باید به رشد شخصیت، استعدادها، تواناییهای ذهنی و جسمی کودکان بدون هیچ تبعیضی برقرار است (جزوه آموزش حقوق کودک، ۱۳۸۱). آموزش فراگیر به بهترین شکل در بیانیه سالامانکا تعریف شده است. در این بیانیه به صراحت اعلام شد که تمام سیاستهای آموزشی باید مقرر دارند که کودکان ناتوان در مدرسه موجود در همسایگی خود حضور یابند، مدرسه ای که در صورت عدم وجود ناتوانی در آن حضور می‌یافتند (بیانیه سالامانکا، ۱۹۹۳، ماده ۲). می دانیم که هیچ روش سحرآمیزی وجود ندارد که به تنهایی برای تلفیق کودکان با یکدیگر و نیز آموزش تمام کودکان دارای نیازهای ویژه مناسب و مؤثر باشد. بنابراین در نتیجه حرکت به سوی فراگیر سازی، هم روشهای عملی و هم پایه های تئوریک آموزش نیاز به تغییر دارد. حداقل تغییرات شامل تغییر شکلبندی و محتوای دروس، ساخت دهی مجدد طبقه بندی دانش آموزان، لزوم در اولویت قرار گرفتن توجه به تفاوت‌های فردی هم در برنامه ریزی آموزشی و هم در

بررسی ضرورت تغییر نظام آموزشی به آموزش فراگیر مهت نیل به ...
ارزشیابی است که هر یک از این تغییرات مستلزم حرفه ای گری و انعطاف پذیری
معلمان مدارس عادی است. (گروه رنسانس^۱، ۱۹۹۹).

نیاز به رهبری قوی و فرهنگ سازی در مدارس از فاکتورهای مهم تغییر و
حرکت به سوی فراگیر سازی است. عملکرد اعضاء و کادر مدارس به عنوان
الگویی در پذیرش تفاوتهاست. هر مدرسه ملزم به ساختن فرهنگی است که نسبت
به برخورد با کودکان دارای نیازهای ویژه حساس و همدل باشد. ما نیاز به
تغییرات برجسته در نظام آموزشی داریم. تغییر پارادایم یک تغییر انقلابی است و
مستلزم این است که نوع انسان و محیط او به صورت متفاوت و از لنز متفاوتی
نگریسته شود. تغییر مدل های آموزشی کار آسانی نیست. تحقیقات مهمی وجود
دارند که نشان داده اند هر چند برخی از معلمان و کادر درون مدرسه نسبت به
آموزش فراگیر نگرشی مثبت دارند؛ اما درصد بیشتری از آنان دارای نگرشی
منفی و بدبینانه می باشند (بانچ و فینگان^۲، ۲۰۰۰). سایگال و جاسووک^۳ (۲۰۰۰)
نیز گزارش کردند که شواهد زیادی وجود دارند که نشان می دهند معلمان نسبت
به آموزش فراگیر و پذیرش کودکان دارای نیازهای ویژه در کلاس خود نگرش
منفی دارند. گرستن و وک^۴ در سال ۱۹۸۸ نیز خاطر نشان کردند که معلمان نگران
هستند که با ورود کودکان استثنائی به مدارس عادی برنامه های آموزشی کم رنگ
شود؛ کلاس دچار آشفتگی گردد؛ تقسیم وقت معلم در کلاس تبدیل به یک مشکل
اساسی گردد و تاثیر گذاری معلم آسیب ببیند. بانچ و فینگان (۲۰۰۰) طی مصاحبه
با معلمان عادی و استثنائی دریافتند که عمده ترین نگرانی معلمان در ارتباط با
آموزش فراگیر شامل صلاحیت حرفه ای، گسترش دامنه عمل و ترس از حمایت
های ناکافی بوده است. مسلم است که قبل از گام نهادن در مسیر فراگیر سازی

1. Renaissance Group
2. Bunch & Finnegan
3. Siegal & Jausovec
4. Gersten & Vacc

باید به سؤالات زیادی پاسخ داد و بورگوین^۱ (۱۹۹۲) معتقد است ما با این سؤال روبرو هستیم که اگر فراگیر سازی در سایر سطوح و ابعاد جامعه رخ ندهد چه وضعی ایجاد خواهد شد؟ و اینکه آیا فراگیر سازی فقط در مدرسه است؟ یا در کلاس درس؟ یا در جامعه بزرگ؟ و یا همه اینها؟ علی‌رغم این سؤالات، بسیار غرور آفرین خواهد بود که ببینیم مردم به هیچ دلیلی تقسیم بندی نمی‌شوند. شاید این موضوع به ذهن بیاید که پس بهتر است روند گروه‌بندی افراد و برچسب زدن به آنها ابتدا در سایر سطوح اجتماعی متوقف شود سپس مدارس آسانتر به سوی فراگیر شدن پیش بروند. اما محققین معتقدند در درجه اول باید مدارس را از نوسازمان داد و به گونه‌ای درآورد که تمام کودکان را حمایت کند. به محض اینکه بتوان مدرسه و کلاسی خوب ایجاد کرد به دنبال آن فراگیر سازی در ابعاد بزرگ اتفاق خواهد افتاد. چراکه دانش‌آموزان امروز سیاستگذاران فردا خواهند بود.

نیاز به آماده‌سازی والدین، معلمان و دانش‌آموزان داریم. در ایران، که فراگیر سازی با فرایند تلفیق و نیز جایگزینی دیرآموزان در مدارس عادی شروع شده است هنوز در بسیاری از موارد به صورت یک نظریه نگریسته می‌شود و فقدان تحقیقاتی که بر عناصر اساسی فراگیر سازی متمرکز شده باشند و به موانع، ارزشها و چالشهای آموزش فراگیر از دیدگاه افرادی پرداخته باشند که در روند آموزش نقش اساسی دارند کاملاً مشهود است.

آماده‌سازی برای تحقق آموزش فراگیر

آموزش و پرورش در شکل فعلی خود دارای اشکالات جدی است که نه تنها موجب انزوای معلولین از همان اوان زندگی شده است بلکه شرایط درگیری فعال

بررسی ضرورت تغییر نظام آموزش به آموزش فراگیر جهت نیل به ...
دانش آموزان عادی خود را نیز با فعالیتهایی که عملاً منجر به بهبود کیفی زندگی
آنان می گردد فراهم می سازد. (جزوه آموزش حقوق کودک، ۱۳۸۱).

عدم وجود آموزش پایه مناسب و مطلوب اجازه نمی دهد که جامعه با
عزمی راسخ به مقابله با مسائلی نظیر جنگ، نابرابری، بیماری، فقر، اعتیاد، آلودگی
محیط زیست و غیره برود که با اثرات توسعه نیافتگی درهم می آمیزند و
دسترسی به خدمات برابر انسانی را محدود می سازند (سعیدی، ۱۳۸۱). نظام
آموزشی کنونی شرایطی را فراهم نمی کند که برای تمام شاگردان خود یادگیری
را تسهیل نماید (رمضانی، ۱۳۸۲). در نگرش جدید به یادگیری، همه کودکان
استثنائی و منحصر به فرد تلقی می شوند و مدارس برای دسترسی به برنامه های
آموزشی مناسب برای تمام دانش آموزان خود نیاز به تغییراتی اساسی دارند.

مدارس عادی در حال حاضر قادر به استفاده از تجربیات غنی معلمان
استثنائی نیستند و روشهای آموزش استثنائی را روشهایی مرموز و خاص تصور
می کنند. در حالی که روشهای آموزش استثنائی همان روشهای مناسب و بنیادین
یادگیری هستند که با ظرافت بیشتر و حفظ احترام به تفاوتهای فردی به کار می
روند. روشهایی که می بایست در مدارس عادی نیز اصل آموزش قرار بگیرند.
(وست وود^۱، ۱۳۸۱).

کریس کلیور^۲ (۱۹۹۲) معتقد است ما باید دانش آموزان را آماده نماییم.
روشی که دانش آموزان را آماده می سازد ایجاد فرصتهای برابر برای تمامی
آنان است تا عزت نفس خود را بهبود دهند. باید فرصتهایی را برای تمام دانش
آموزان با هر نوع ویژگی فراهم نمود تا اینکه خود را بهتر بشناسند و هر روز
موفقیتهایی داشته باشند. کتی یست^۳ (۲۰۰۰) بر آماده سازی معلمان تأکید دارد.
باید از معلمان خواست تا سطحی از فراگیر سازی آموزشی را که با آن احساس

1. Westwood
2. Chris kliver
3. Kathy East

راحتی می‌کنند معرفی نمایند. گام اول بررسی نگرش، نگرانی و ارزش‌های ذهنی معلمان در ارتباط با فراگیر سازی است. در این مرحله ارزش‌گذاری بر اظهارات آنان جایز نیست. در مرحله دیگر باید خود معلمان را آموزش داد. آموزش چند بعدی از طریق معرفی کتاب، مقاله، ژورنال، سایت، دیدن فیلم و تصاویر از مدرسه های فراگیر و ایجاد فرصت جهت گفتگو با معلمان مدارس فراگیر بخشی از فعالیت‌های پیشنهادی آماده سازی معلمان است. ایجاد یک رهبری با رویکرد تیمی قوی و سیستم حمایتی در مدارس و نیز در منطقه آموزشی خطر پذیری معلمان را در پذیرش کودکان دارای نیازهای ویژه به عنوان بخشی از مدارس عادی افزایش خواهد داد.

سوزان اشدیت^۱ (۱۹۹۲) محققی است که بر نقش والدین بر تحقق فراگیر سازی متمرکز شد. والدین به عنوان بخشی از تیم در آموزش فراگیر عمل می‌کنند و استقبال از آنان در مدارس اهمیت زیادی دارد. آموزش والدین کلیدی برای کمک به افرادی است که به اعتبار آکادمیک آموزش فراگیر شک دارند. خصوصاً والدین کودکان دارای نیازهای ویژه نگرانی‌های بیشتری در مورد مدارس فراگیر دارند. اما اگر والدین بفهمند که یکی از هدفهای آموزش فراگیر این است که هر کودک در نزدیکترین مدرسه به محل سکونت خود درس بخواند؛ استقبال بیشتری خواهند نمود. والدین کودکان عادی نیز نیاز به آموزش و اطلاعات دارند. شاید اگر بدانند که ۱۱ تا ۱۲ درصد کودکان عادی امروز والدین کودکان استثنائی فردا خواهند بود؛ نگرشها تغییر نماید. والدین فردا نیاز دارند از هم اکنون با تفاوت‌ها و نیازها آشنا شوند. امروزه، والدین نگران این امر هستند که یادگیری دانش آموزان به بهبود زندگی آنان در بیرون از مدرسه کمکی نمی‌کند. این یک حقیقت تلخ است. اما آموزش کلاسیک کودکان و مسائل دنیای بیرون پل خواهد زد و به آنان کمک خواهد نمود تا مهارت‌های اساسی زندگی را بیاموزند و بیازمایند.

بررسی ضرورت تغییر نظام آموزشی به آموزش فراگیر مهت نیل به

آماده سازی مدیران مبحث دیگری است. مدیران نیروی محرک و حمایت کننده تحقق آموزش فراگیرند. آنها باید در مورد تمام انواع افرادی که دانش آموز یک مدرسه فراگیر خواهند شد بیندیشند. مدیران باید برنامه ای را طرح کنند که جذب و دسترسی به اهداف و آموزش فراگیر ممکن سازد. مدیران باید نقش هر متخصص و مربی را در ایجاد فرصت های آموزشی برای همه دانش آموزان به خوبی درک نمایند. آنان تسهیل کننده همکاری بین تیمی هستند (وود^۱، ۱۹۹۲). مهم تر آنکه مدیران حامی معلمان هستند. نمی توان انکار کرد که علاوه بر فاکتورهای فوق، لزوم تغییر در قوانین اجرایی و حقوقی نیز وجود دارد اما پیش فرض تحقیق این است که معلمان، والدین و دانش آموزان آگاه لزوم تغییر و حمایت های قانونی و حقوقی را مطالبه خواهند نمود. عدم آمادگی و فقدان شناخت از زمینه های اجتماعی و فرهنگی، تغییرات اجتماعی و آموزشی را متوقف نمی کند اما می تواند موجب گردد که بدون پشتوانه علمی و عملی مناسب درباره آموزش فراگیر و صرفاً با تقلید و الگو برداری از کشورهای دیگر در شرایطی قرار گیریم که خسارتهای جبران ناپذیری ایجاد نماید.

آزمون مدل های مشارکتی، مشاوره ای و تیمی در مدارس عادی گامی مثبت به سوی آمادگی برای آموزش فراگیر است (گارتنر و لپسکی^۲، ۱۹۹۷).

رهنمودهای عملی

* غنی سازی آموزش پیش و ضمن خدمت معلمان که شامل واحدهای درسی در ارتباط با رابطه بین فراگیرسازی و نگرش نسبت به نوع بشر، تاثیر آموزش پایه مناسب و مطلوب در بهبود کیفیت زندگی، لزوم توجه به تفاوت های

¹ Wood

² Gartner & lipsky

فردی در فرایند یادگیری - یاددهی، توانبخشی مبتنی بر جامعه، روش‌های آموزشی کودک محور، درک ویژگی‌های دیرآموزان، آشنایی با طرح‌های موازی.

آموزش ایستگاهی و طرح آموزش

• تقویت حرفه ای گری و پایگاه اجتماعی معلمان.

• قرار دادن پیمان نامه حقوق کودک به عنوان واحد درسی دبیرستان به

منظور آشنایی دانش آموزان، معلمان و والدین.

• ایجاد تعاونیهای مشترک بین معلولین و خانواده‌های آنان با افراد عادی

و خانواده های آنان.

• حمایت مالی و تامین منابع جهت تجهیز و حمایت از مدارس عادی. گفته

می شود که بحث از منابع نباید مقدم بر لزوم فراگیر سازی آموزش باشد. بلکه

کشورها حتی با کاهش هزینه های نظامی خود نیز ملزم به تامین هزینه جهت

ایجاد آموزش فراگیر هستند. (آلپر^۱، ۱۹۹۵).

• تغییر و انعطاف پذیری برنامه های درسی و ارزیابی.

• ترویج پژوهش هایی در زمینه آموزش فراگیر، آموزش برای همه، و

نقش آموزش در توسعه پایدار.

• حمایت‌های مالی، مدیریتی، اجرایی و اطلاعاتی از فعالیتهای پژوهشی.

• بازبینی مکرر صلاحیت حرفه ای کادر آموزشی با آزمونهای مکرر و

معتبر.

• تاکید فوق العاده بر آموزش پیش از دبستان و نیز آموزش کودکان

مناطق روستایی و دور افتاده.

• تشویق ایجاد NGO های قوی که زمینه تفکر دموکراتیک و انتقادی را

فراهم نماید.

نتیجه گیری

جامعه بشری در سایه پیشرفت علمی و تکنولوژی مدرن اطلاعاتی، لزوم توجه به زندگی توأم با کرامت انسانی را دریافته است. توسعه پایدار به عنوان یک جهت گیری تئوریک و عملی بازتاب نابرابری های قابل ملاحظه کشورها و طبقات بود. نابرابری هایی که اکثریت منابع را در اختیار اقلیت فرادست قرار می داد و مانع دسترسی به خدمات انسانی برابر برای تمام بشر بود. اما می دانیم که جهان با مسائل رعب آوری روبرو است.

جنگ، افول اقتصادی، بیماریهایی نظیر ایدز و هیپاتیت، فقر، بیسوادی کلاسیک و کارکردی، بیکاری، افزایش جمعیت، خطر به اتمام رسیدن منابع طبیعی و آلودگی محیط زیست از مواردی هستند که هر چند نسل بشر را بر این کره خاکی تهدید می کنند؛ خود مسئول ناآگاهی، بیخبری و خودمحوری نوع بشر هستند. تمدن امکانات بلقوه فراوانی برای پیشرفت و قدرت یابی انسان دارد اما آیا انسان آموزش لازم را برای دستیابی صحیح به دانش موجود و تقسیم صحیح منابع و سهم نمودن تمام افراد در تعالی بشریت دریافت کرده است؟ آیا نظام آموزشی موجود بگونه ای است که منجر به جذب دانش سودمند، قابلیت تعقل، مهارتها و ارزشها گردد؟ (جزوه آموزش حقوق کودک، ۱۹۸۱).

نگاهی به کشور خود بیندازیم. نظام آموزشی تا چه حد بر صلح جهانی تاکید دارد؟ آیا همینقدر کافی است؟ نظام آموزشی در صورتی موفق است که فارغ التحصیلان آن متمایل به احترام برای تمام حقوق و ارزشهای انسانی بوده و در دنیایی که بسوی روابط چند سویه و وابستگیهای متقابل پیش می رود به خاطر صلح جهانی بکوشند. آموزشی موفق است که شهروندانی مطلع، با ثبات و با اخلاق تحویل جامعه دهد. شهروندانی که می پذیرند هر ارگانی از جمله مدرسه باید نمونه معرف جامعه بزرگ آنان باشد. جامعه بزرگ متنوع و چند رویه است پس مدرسه نیز باید دربرگیرنده تنوع و تفاوتها باشد. آموزش و پرورشی موفق

است که از طریق توجه به هویت و فرهنگ و ارزش‌های ملی و فرهنگی، دسترسی به خدمات برابر انسانی را میسر سازد. آموزش و پرورشی موفق است که اطلاعات منتقل شده توسط آن به بهبود کیفی و واقعی شهروندان و افزایش رفاه منجر گردد.

رفاه به معنای نبود بیماری و فقر نیست بلکه به معنای برابری، عدم تبعیض، صلح، شادکامی و فرصت شکوفایی استعداد‌های تمامی شهروند‌های یک جامعه است به طریقی که منابع محدود را تحدید نکند، حفظ منابع برای نسل‌های آینده را تضمین نماید و جهان را تبدیل به جایگاه عادلانه ای برای بشر نماید و این همان توسعه پایدار است. آموزش برای همه افراد بشر با تمام تفاوت‌های آنان در قلب توسعه قرار دارد و یکی از حقوق اساسی بشر است. آموزش عامل مهمی برای بهبود و پیشرفت شخصی و اجتماعی است. (اعلامیه جهانی آموزش برای همه).

سخن آخر اینکه: بدون آموزشی مناسب و فراگیر، توسعه ایجاد نشده و یا بسیار ناپایدار خواهد بود. تنها آموزشی مناسب است که می تواند ایجاد دنیایی امن و سالم را تضمین نموده و در کنار ایجاد پیشرفت‌های عظیم علمی، صنعتی و اجتماعی، مدارا و همکاری‌های بین المللی را جهت دستیابی به توسعه پایدار جهانی تشویق نماید. همچنانکه مسرلی و بروبام^۱ (۲۰۰۲) بیان نموده اند: برای دسترسی به توسعه پایدار نیاز به آموزش فوق العاده تفکر انتقادی است. افراد باید آموزش ببینند تا تعامل بین نیروهای متفاوت را درک کنند؛ فعالیت موفقیت آمیز در یک تیم را یاد بگیرند و بتوانند با جهان درحال تغییر سازگار شوند. برای رسیدن به توسعه پایدار و عقاید جدید، روش‌های آموزشی جدید، رویکردهای آموزشی جدید و دیدگاه جدید نسبت به علم و فرهنگ نیاز داریم.

کتابنامه

- ۱- رضائی، مژگان، (۱۳۸۲). نقش معلمان در آموزش و پرورش فراگیر. مجله تعلیم و تربیت استثنائی. ص ۵۷-۵۵.
- ۲- آموزش حقوق کودک. (۱۳۸۱). تهران: سازمان آموزش و پرورش استثنائی (معاونت فرهنگی و اجتماعی).
- ۳- سعیدی، ابوالفضل، (۱۳۸۱). جزوه دوره تکمیلی حقوق کودک، بخش سوم. پژوهشکده تعلیم و تربیت.
- ۴- وست وود، پیتر، (۱۳۸۱). آموزش و پرورش کودکان با نیازهای ویژه. ترجمه شاهرخ مکوند حسینی. تهران: انتشارات رشد.
- 5- Alper, S.(1995). **Inclusion: Are We Abandonin for Helping Student?** husand Oack. CA: Corwin Press.
- 6- Burgwin, M.(1992). **Inclusive Education: What Does Mean?** International Conference.
- 7- Chris, Kliver. (1992). **Preparing For Inclusion.** International Conference.
- 8- Elian, E.Duack. (1999). UNI. Master thesis.
- 9- Fulcher, H. (1992). **Protection and Advocacy Servicess.** Available at: WWW.soeweb.syr.edu/thechp
- 10-Gartner, A. & lipsky, D.P. (1997). **Inclusion and school Reform.** Baltimore: P.H. Brooks Publishing.
- 11- Gersten, F. & Jausovec, K.(1988). **Teachers in Inclusive Education.** ISEC.
- 12- Kathy, East, (2000). **Preparing for Inclusion.** UNI.
- 13- Mason, M. & Reiser, R.(1994). **Altogether Better.** London: Charity Projects.
- 14- Messerli. B. & Bernbaum , E. (2002). **The Role of Education, Science and Culture for Sustainable Development.**
- 15- Renaissance Group. (1999). **Preparing for Inclusion.** UNI.
- 16- Thomas, H. (2004). **Why Inclusive Education?** UNI.
- 17- Thomas,D. (2002). **What Is Sustainable development?.**